

دکتر راجر گرین، اصلاحات تا به امروز، سخنرانی ۱۹ پروتستانتیسم قرن نوزدهم و بیستم با تمرکز بر کارل بارت

راجر گرین و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

من دکتر راجر گرین هستم در دوره آموزشی‌اش در مورد تاریخ کلیسا، اصلاحات تا به امروز. این جلسه ۱۹ است، کاتولیک رومی در قرن نوزدهم و بیستم، پروتستانتیسم، با تمرکز بر کارل بارت

خب، خب، بیایید، بیایید، این سخنرانی شماره ۹ است، الهیات کاتولیک رومی در قرن نوزدهم

ما مقدمه‌ای ارائه دادیم، سعی کردیم تا حدودی توضیح دهیم که فرهنگ گسترده‌تر چگونه عمل می‌کرد فرهنگ گسترده‌تر چگونه بود و چگونه بر کلیسا، کلیسای کاتولیک روم، تأثیر می‌گذاشت. بنابراین، و سپس کار بعدی که انجام دادیم، فقط یادآوری بود، اما سپس به دوران پاپی قرن نوزدهم رفتیم و به خودمان یادآوری کردیم که دو پاپ وجود داشتند، پاپ پیوس نهم در سمت چپ ما و پاپ لئو سیزدهم در سمت راست ما. و چیزی که در مورد دو پاپ ذکر کردیم، به یاد داشته باشید، این است که پاپ پیوس نهم پرده‌ها را روی پنجره جهان کشید.

او واقعاً کلیسا را از فرهنگ وسیع‌تر، جهان وسیع‌تر، جدا کرد. او چنان به آن جهان و نوع حمله‌ی آن جهان به مسیحیت مشکوک بود که می‌خواست یک ایمان کاتولیک واقعی جدا از آن جهان ایجاد کند. و بنابراین، این کار پیوس نهم بود، و او در این کار بسیار موفق بود.

به یاد داشته باشید که این جنبش، اولترامونتانیسم نام دارد، که ما به آن اشاره کردیم. من آن را در پاورپوینت دارم، اما، و بعد لئو سیزدهم، گفتیم که او پاپی بود که جلوی همان پنجره ایستاد و پرده‌ها را برداشت و باز کرد و اجازه داد کلیسا با جهان و مشکلات جهان روبرو شود و برای جهان معنادار باشد و غیره. بنابراین، شما می‌توانستید، نمی‌توانستید دو نفر دیگر را به عنوان پاپ داشته باشید، دو نفر متفاوت دیگر.

کاملاً در تضاد با این است که آنها چگونه احساس می‌کردند کلیسای کاتولیک روم باید به فرهنگ گسترده‌تر و آن جهان وسیع‌تر پاسخ دهد. بنابراین ما در مورد آنها صحبت کردیم، صحبت کردیم. و سپس به سه مورد اشاره کردیم، و قرار است به سه مورد اصلی رومی برسیم. ما هنوز با لئو سیزدهم تمام نکرده‌ایم، بنابراین درست است.

آخرین چیزی که در مورد لئو سیزدهم گفتیم، در مورد دستاوردهای او و اهمیتش بود. اما آخرین چیزی که در Rerum نام بردیم. فکر کنم، نه؟ آیا در یادداشت‌ها Rerum Novarum مورد او گفتیم این بود که از، را دارید؟ این بخشنامه‌ی بزرگ او بود. به نوعی، این بزرگترین دستاورد لئو سیزدهم در قرن نهم Novarum، در دوران پاپی او بود.

و این بخشنامه‌ی او بود، «چیزهای جدید یا نظم نوین چیزها». و حالا همین. تا جایی که من می‌دانم، فکر می‌کنم ما به آن اشاره کردیم، اما دیگر در مورد آن صحبت نکردیم. فکر می‌کنم این درست است.

خب، «رروم نوواروم» یکی از مهم‌ترین نوشته‌های قرن نوزدهم در کلیسا است. خب، می‌خواهیم به آن اشاره کنیم. بگذارید سه نکته در مورد بخشنامه را ذکر کنم که به شما نشان می‌دهد کلیسا در مورد این نوع مسائل فرهنگی چه موضعی خواهد داشت.

اولاً، او [در این بیانیه] در کنار کارگران ایستاد. او همچنین می‌گوید که کارگران باید فقط پاداش دریافت کنند. بنابراین، این [بیانیه] در کنار طبقه کارگر ایستاده است.

این موضع‌گیری در کنار مردمی است که کار می‌کنند، در کنار مردمی که کار می‌کنند. یادتان هست که گفتیم شرایط کاری در این شهرهای صنعتی غرب چقدر دشوار بوده است؟ خب، این نکته‌ی اول است.

از قوانین اجتماعی حمایت می‌کنه. هر قانون اجتماعی که بتونه، Rerum Novarum، خب، باشه. مورد دوم. به مردم در مورد ساعات کاری، شرایط کاری و غیره کمک کنه.

از آن قانون اجتماعی حمایت می‌کند. بسیار خب. پس این به، Rerum Novarum، این بخشنامه‌ی عالی شما می‌گوید که کلیسا نگران شرایط زندگی مردم است.

کلیسا قرار نیست پرده‌ها را بکشد و نادیده بگیرد که مردم ساعت‌های طولانی با دستمزد کم و در شرایط بسیار وحشتناک کار می‌کنند. ما قرار است پرده‌ها را کنار بزنیم، با این وضعیت روبرو شویم و در کنار طبقه کارگر و کارگران روزمزد بایستیم. بنابراین، این دومین کار است، تصویب قوانین اجتماعی.

مورد سوم، که الان خیلی بحث‌برانگیز بود، منظورم این است که ما آن را بحث‌برانگیز نمی‌دانیم، اما در آن زمان بحث‌برانگیز بود، و آن حمایت از اتحادیه‌های کارگری، حمایت از اتحادیه‌ای کردن کارگران به منظور افزایش تعداد کارگران و غیره بود. مردم در اواخر قرن نوزدهم یا اوایل قرن بیستم بر سر اینکه آیا اتحادیه‌های کارگری باید وجود داشته باشند یا نه، به مبارزه پرداختند. مردم در خیابان‌های اروپا، نیویورک، بوستون و غیره، در تلاش برای اتحادیه‌ای کردن خودشان جان خود را از دست دادند.

Rerum Novarum اما این به نوعی تاییدی بر اتحادیه‌گرایی کارگری است. بنابراین، نکته اساسی در مورد می‌گوید، کلیسای کاتولیک رومی قرار است در کنار طبقات کارگر بایستد Rerum Novarum این است که اکنون، این یک تغییر اساسی برای کلیسا است زیرا کلیسا به عنوان حامی طبقات بالا دیده می‌شد.

، کلیسا به عنوان کسی دیده می‌شد که به نوعی زندگی ثروتمندان و افراد ممتاز را غسل تعمید می‌داد. و مطمئناً به همین دلیل است که انقلاب فرانسه تا حدودی به همین دلیل اتفاق افتاد، زیرا مردم در انقلاب، وقتی به کلیسای کاتولیک فکر می‌کردند، کلیسای کاتولیک را به عنوان کلیسای در جایگاه ثروتمندان، توسط ثروتمندان و نادیده گرفتن مردم عادی تصور می‌کردند. اکنون، در قرن نوزدهم و در آغاز قرن بیستم، کلیسا می‌گوید که ما در کنار کارگران ایستاده‌ایم.

یکی از مهمترین اسناد این زمان، Rerum Novarum، این خیلی خیلی مهم بود، و واقعاً مهم بود. خب اول از همه، آیا در مورد دو پاپ سوالی دارید؟ لئو سیزدهم یا پیوس نهم؟ می‌دانم که مدتی است که از اینجا دور بوده‌ایم، بنابراین سخت است که دوباره به این چیزها فکر کنیم.

خب، این ما را به سه آموزه اصلی کاتولیک رومی می‌رساند که در این دوران وجود داشتند. نه کاملاً در این دوران. همانطور که می‌بینید، یکی از آنها کمی خارج از این دوران خواهد بود، اما طبیعتاً جای مناسبی برای صحبت در مورد آن است.

خب، بیایید در مورد آن سه آموزه اصلی کاتولیک که به نوعی کلیسای کاتولیک روم را در این دوران تعریف می‌کردند صحبت کنیم. خب، اولین آموزه، آموزه لقاح معصومانه مریم است که در سال ۱۸۵۴ توسط پیوس نهم اعلام شد. خب، چند نکته هست که می‌خواهم در مورد این بگویم: لقاح معصومانه مریم

اما نکته اول این است که، به عنوان یک پروتستان، شاید بیشتر خطاب به پروتستان‌های اینجا باشد، لطفاً، این را با تولد از باکره اشتباه نگیرید. این مترادف تولد از باکره نیست. آنها دو آموزه مجزا هستند و اغلب می‌شنوم که افرادی که در مورد تولد از باکره صحبت می‌کنند، از آن به عنوان لقاح پاک یاد می‌کنند.

این هیچ ربطی به تولد از باکره ندارد. بنابراین می‌خواهیم به آن توجه کنیم. می‌خواهیم آن را روشن کنیم.

خب، این آموزه چیست؟ بگذارید آن را برایتان بخوانم، و بعد به آن برمی‌گردم. نامه‌ی پاپ، فرمان پاپ اینگونه خوانده می‌شود. مریم مقدس از همان لحظه‌ی اول لقاحش، به لطف و امتیاز بی‌نظیر خداوند متعال و با توجه به شایستگی‌های عیسی مسیح، ناجی بشریت، از هرگونه لکه‌ی گناه اولیه مبرا ماند.

بسیار خب، پس آموزه‌ی لقاح معصوم چیست؟ آموزه‌ی لقاح معصوم در لحظه‌ی لقاح است. حال، مادر مریم باکره‌ای نبود که مریم را باردار شد. مادر مریم رابطه‌ی جنسی داشت و در لحظه‌ی لقاح، مریم از گناه اولیه مبرا نگه داشته شد.

او از گناه نخستین خود مصون ماند. و در واقع، او در تمام عمرش بی‌گناه ماند. خب، حالا دلیل آموزه‌ی لقاح مطهر، به یک معنا، دو جنبه داشت.

یک دلیل این بود که، باز هم، علاقه‌ی پیوس نهم این بود که وفاداری به کلیسای کاتولیک روم و آموزه‌های کلیسای کاتولیک روم را جلب کند. و اگر این وفاداری را حول شخصیتی مانند مریم متمرکز کنید، که به عنوان کسی که به طور معصومانه باردار شده بود، باکره‌ی ابدی و غیره، و فردی بی‌گناه در تمام عمرش دیده می‌شد، اگر این وفاداری را حول شخصیتی مانند مریم متمرکز کنید، مؤمنان را به خود جذب خواهید کرد. این به انجام کاری که پیوس نهم قصد انجام آن را داشت کمک خواهد کرد: کنار زدن پرده‌ها از روی جهان، جذب مؤمنان به زندگی کلیسای کاتولیک و غیره.

اما این موضوع دلیل دومی هم داشت؛ او به دلیل دومی به آن علاقه‌مند بود، و آن این بود که مسیح، چون مسیح‌شناسی، مسیح، ماهیت مسیح و آموزه‌های مسیح در قرن نوزدهم مورد حمله قرار گرفته بودند، این به تأیید ماهیت مسیح کمک کرد. حال، می‌توانیم بگوییم که هیچ گناه نخستینی به مسیح منتقل نشده است. از آنجا که مریم هنگام تولد عیسی باکره بود، بنابراین هیچ گناه نخستینی وجود ندارد.

و خود مریم گناه نخستین ندارد. بنابراین هیچ گناه نخستینی وجود ندارد که به مسیح منتقل شود. بنابراین، به یک معنا، این به نوعی مسیح را به عنوان موجودی کاملاً الهی حفظ می‌کند، الوهیت کامل او را در مواجهه با تلاش‌های قرن نوزدهم برای انکار الوهیت او و تبدیل او به یک انسان، حفظ می‌کند.

بنابراین، این آموزه‌ای است که در زمان بسیار مهمی برای کلیسای کاتولیک رومی مطرح می‌شود، هم برای خود کلیسا و هم برای ورود به بحث در مورد اینکه عیسی چه کسی بود. نکته دیگری که باید در مورد خود این آموزه ذکر کنیم این است که مریم نه تنها گناه اولیه را به ارث نبرد، بلکه همزمان معصومیتی به او اعطا شد عدالتی به او اعطا شد و تقدسی به او اعطا شد. بنابراین، او بی‌گناه است، زندگی موجهی دارد و همزمان تقدیس می‌شود، به این معنی که او در زندگی خود برای همیشه بدون گناه باقی ماند.

حالا، کلیسا به سرعت به آموزه‌ی «لقاح معصوم» اضافه کرد. آیا این [مقوله] او را از غم، بیماری و حتی مرگ، حفظ کرد؟ و پاسخ به آن منفی بود. این واقعیت که او یک زندگی الهی دائمی را سپری می‌کند، به یک معنا یک زندگی مقدس دائمی است، اما او از بیماری، غم یا مرگ حفظ نشده است. بنابراین، او یک انسان است و رنج زیادی کشیده و حتی درگذشت.

خب، حالا این آموزه از کجا آمده، آموزه لقاح مطهر؟ کجاست؟ خب، در کتاب مقدس نیست. بنابراین کاتولیک‌های رومی بودند که نگران اعلام آموزه لقاح مطهر بودند، زیرا می‌گفتند این باعث جدایی ما کاتولیک‌های رومی از پروتستان‌ها می‌شود. چون پروتستان‌ها می‌خواهند بگویند، این را در کجای کتاب مقدس پیدا می‌کنید؟ پاسخ کاتولیک‌های رومی به این سوال این است که ما معتقدیم آموزه‌ها از کتاب مقدس و سنت شکل گرفته‌اند.

در کلیسای اولیه سنتی وجود داشت که مریم را به عنوان حوای جدید می‌دید. بنابراین، با حوا، گناه به جهان آمد. با مریم، از طریق لقاح معصومانه و زندگی بی‌گناهش، که پروردگاری بی‌گناه را به دنیا آورد، آن مشکل گناه در جهان برطرف شد.

بنابراین، در کلیسای اولیه، بحثی در مورد مریم به عنوان حوای جدید وجود داشت. بنابراین، از قبل در مورد او صحبت‌هایی در مورد اینکه او چه توانایی‌هایی می‌تواند داشته باشد، به عنوان نمونه‌ای برای کلیسا، وجود داشته است. یک حوای جدید، یک حوای قبل از هبوط.

بنابراین، شما مریم را به عنوان نماینده آن دارید. حال، با توجه به اینکه افرادی مانند آگوستین، همانطور که حدس می‌زنید، وارد این بحث و گفتگو شدند، اما افرادی مانند آگوستین واقعاً شک داشتند که او از گناه نخستین مصون مانده باشد. او احساس می‌کرد که مریم زندگی بی‌گناهی داشته است، اما واقعاً از خود می‌پرسید که آیا او از گناه نخستین خود مصون مانده است یا خیر.

بنابراین، قبلاً در مورد آن بحث‌هایی وجود داشت. آیا او از گناه نخستینش در امان ماند؟ حالا، وقتی به قرن نوزدهم می‌رسیم، این دکترین می‌گوید که او از گناه نخستین در امان ماند و همچنین بی‌گناه ماند. وقتی به کلیسای قرون وسطی می‌رسیم، کلیسای قرون وسطی جشنی را در مورد لقاح مریم برگزار می‌کرد.

بنابراین، در قرن سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم، آنها درباره جشن لقاح مریم صحبت می‌کردند. آنها شروع به فکر کردن درباره لقاح معصومانه مریم کردند. سرانجام در سال ۱۸۵۴ این موضوع به یک اصل تبدیل شد.

بنابراین، آموزه لقاح مطهر مریم، آموزه‌ای بسیار مهم برای کلیسا و از یک نظر، آموزه‌ای بسیار مهم برای حفظ هویت مسیح در پرتو تمام بحث‌های مسیح‌شناسی که در جریان بود و انتقادات کتاب مقدسی که در مورد ماهیت عیسی مطرح می‌شد، بود. بنابراین، سوالاتی در مورد آن، آموزه لقاح مطهر؟ آیا ما در مورد این موضوع روشن هستیم و کاملاً مطمئن هستیم که این مفهوم مترادف با تولد عیسی از باکره نیست؟ بنابراین، ما نمی‌خواهیم این دو چیز را با هم اشتباه بگیریم.

بسیار خب. حالا اگر به آموزه بعدی، آموزه عروج مریم، نگاه کنید، این تاریخ در برنامه درسی شما و اینجا در پاورپوینت درست است. این تاریخ ۱۹۵۰ است.

پس چرا دارم این کار را با شما می‌کنم؟ چرا دارم شما را از قرن نوزدهم به قرن بیستم می‌برم؟ خب، در این مسیر، باید در مورد این آموزه صحبت کنم و تصمیم گرفتم اینجا این کار را انجام دهم. تا زمانی که داریم در مورد کلیسای کاتولیک رومی و حضرت مریم صحبت می‌کنیم، به نظر می‌رسد اینجا جای طبیعی برای انجام این کار باشد. اما این یک آموزه مربوط به سال ۱۹۵۰ است.

این یک دکترین مربوط به سال ۱۸۵۰ نیست. به عبارت دیگر، این درست است. بنابراین، بیایید کمی جلوتر برویم و فقط در مورد آن صحبت کنیم، تا زمانی که در مورد مریم صحبت می‌کنیم و سپس در مورد عروج مریم صحبت کنیم.

این چیزی است که این آموزه اعلام می‌کند. مریم، معصوم زاده شده توسط خدا و همیشه باکره، هنگامی که دوره زندگی زمینی‌اش به پایان رسید، با جسم و روح به جلال آسمانی برده شد. بسیار خوب

بنابراین، این آموزه‌ی عروج مریم است که وقتی او مُرد، در لحظه‌ی مرگش، جسم و روحش به آسمان برده شد. بنابراین، البته، هیچ برزخی برای مریم وجود ندارد. او مستقیماً به حضور خدا برده شد.

کلیسای دورمیشن در اورشلیم وجود دارد. کلیسای دورمیشن کلیسای جالبی است. و کلیسای دورمیشن کلیسایی است که در مکانی قرار دارد که اعتقاد بر این است که مریم مقدس در آنجا به آسمان برده شده است.

بنابراین شما به اورشلیم می‌روید، به کلیسای دورمیشن می‌روید، و آن مکان را خواهید دید. آنجا مکانی است که مریم به آسمان برده می‌شود. بنابراین، این یک کلیسای بسیار جالب است.

تد می‌توانست درباره آن کلیسای دورمیشن برایمان تعریف کند. اما چه کلیسای جذابی. اما عروج مریم به آسمان.

خب، حالا، این اولین آموزه‌ی لقاح معصومانه است. آموزه‌ی دوم، عروج به آسمان است.

حالا، قبل از اینکه به اصل سوم پردازم، می‌خواهم فقط یک دقیقه در مورد مریم به طور کلی صحبت کنم. از اینکه این روزها چقدر در ادیان درباره مریم صحبت می‌شود، شگفت‌زده خواهید شد - خیلی زیاد.

«و من اینجا چند مثال دارم. کتابی هست از، خب، دو کتابی که اخیراً منتشر شده‌اند. یکی «مریم در گذر قرن‌ها» نام دارد و دیگری «در جستجوی مریم».

هرچند خیلی جالبه. این کتاب‌ها تو مجله تایم بودن. تو مجله تایم نقدشون کردن.

بنابراین، این از یک مجله مذهبی که کتاب‌هایی درباره حضرت مریم نقد می‌کند یا یک مجله کاتولیک نیامده است. این مجله تایم است. می‌توانید نیمه دوم را آنجا ببینید.

و بعد یک کتاب دیگر، یک داستان روی جلد دیگر در مجله تایم. ندیمه یا فمینیست. در مورد تعداد فزاینده‌ای از مردم در سراسر جهان که مریم را می‌پرستند چه؟

این منجر به یک مبارزه مقدس بر سر آنچه که او واقعاً نماینده آن است، شده است. بنابراین، یک مقاله طولانی درباره مریم. یک نماد از مریم، مادر خدا، وجود دارد.

منظورم این است که آنچه برای مریم اتفاق می‌افتد باورنکردنی است. نه تنها در کلیسای کاتولیک، بلکه در فرهنگ عامه نیز. چند سال پیش مقاله‌ای در مورد زائران اهل اتیوپی منتشر شد.

و این چیزی است که نوشته شده. و می‌توانید ببینید، می‌دانم که اینجا فقط یک کلاس کوچک وجود دارد، اما می‌توانید اتیوپیایی‌ها را ببینید. و زنی اینجا هست که سنگی بزرگ را روی سرش حمل می‌کند و بارهای زمینی را سبک می‌کند.

زائری در دعاهایش برای مریم مقدس می‌رقصد. اما اجازه دهید فقط یک پاراگراف بخوانم. ایمانی که کوه‌ها را جابه‌جا می‌کند.

درسی از تقوا در ایام کریسمس برای غریبه‌ای در آکسوم. اما اجازه دهید فقط یک پاراگراف کوچک اینجا بخوانم. این ایمانی است که کوه‌ها را جابجا می‌کند.

در ایام کریسمس در آکسوم، خانه باستانی ملکه سبا، که گفته می‌شود پناهگاه صندوق عهد و قلب کلیسای ارتدکس اتیوپی است، چنین ارادتی به مریم امری عادی است. هیچ چیز تاکنون نتوانسته است آیین‌های ساده تقوا را که از قرن چهارم در اینجا اجرا می‌شده است، از بین ببرد. حتی ایدئولوژی کمونیستی که در بیشتر دو دهه گذشته بر اتیوپی حکومت می‌کرد، هم نتوانسته این کار را بکند.

نه بدبینی عصر مدرن. نه آخرین بلاهای جنگ داخلی، قحطی، فقر یا ایدز. سالی یک بار، طبق تقویم جولیان، این جشن مریم مقدس برگزار می‌شود.

زائران در ده‌ها هزار نفر به کلیسای جامع سنت مریم صهیون، مقدس‌ترین کلیساهای مقدس در دین خود هجوم می‌آورند. شعارهای مداوم مریم، مریم، گواه احترام والایی است که مسیحیان اتیوپی برای مادر، منجی قائلند، حتی بالاتر از احترامی که برای عیسی قائلند. بنابراین، ما در کلیسا درباره مریم صحبت می‌کنیم. چه کلیسای کاتولیک رومی باشد و چه کلیسای ارتدکس اتیوپی.

وقتی به جایی رسیدی که برای مریم چنین احترامی قائل شدی، حالا نقل قول کن، حتی بالاتر از احترامی که برای عیسی قائل بودی، آنوقت پسر، از نظر الهیاتی کجایی؟ از نظر عقیدتی کجایی؟ از نظر کتاب مقدس کجایی؟ بنابراین، در مورد مریم، یک مرز باریک وجود دارد. به نظر من، خلاصه همه اینها این است که کاتولیک‌های رومی بیش از حد به مریم بها داده‌اند. من به لقاح معصومانه مریم اعتقادی ندارم.

من به عروج مریم به بهشت اعتقاد ندارم. من این چیزها را در کتاب مقدس نمی‌خوانم. من این چیزها را در کتاب مقدس نمی‌بینم.

من فکر می‌کنم کاتولیک‌های رومی بیش از حد به مریم پرداخته‌اند، و همچنین، فکر می‌کنم او را از بافت یهودی‌اش، بافتی که در آن ازدواج و فرزندآوری و خانواده امری ممتاز بود، خارج کرده‌اند. آنها او را تقریباً به یک شخصیت عرفانی تبدیل کرده‌اند، نه شخصیتی که در آن فرهنگ فوق‌العاده و قوی یهودی زندگی می‌کند و خداوند را به دنیا می‌آورد و فرزندان دیگر را به دنیا می‌آورد و غیره و یوسف را دوست دارد. بنابراین من فکر می‌کنم کلیسای کاتولیک رومی بیش از حد به مریم پرداخته است.

اما روی دیگر سکه این است که پروتستان‌ها خیلی کم به مریم پرداخته‌اند. یک مثال خوب برای این موضوع این است که آخرین باری که در کلیسای موعظه‌ای در مورد مریم شنیده‌اید، کی بوده است؟ اگر پروتستان هستید. نمی‌دانم پیشینه شما چیست.

شاید روز آخر بفهمیم. اما آخرین باری که یک موعظه خوب درباره مریم شنیدید کی بود؟ متون زیادی در عهد جدید درباره مریم از طریق انجیل‌ها و درست در ابتدای اعمال رسولان وجود دارد. بنابراین چیزهای زیادی وجود دارد که ما پروتستان‌ها باید درباره مریم بگویم.

و لازم نیست نگران باشیم؛ فکر می‌کنم پروتستان‌ها نگران این هستند که به نوعی به ستایش کاتولیک‌ها از مریم دچار شوند. فکر نمی‌کنم لازم باشد نگران این موضوع باشیم. فقط باید به متن کتاب مقدس وفادار باشیم و وقتی مریم وارد متن می‌شود، درباره او موعظه کنیم.

خب، آیا بعضی از شما موعظه‌های خوبی در مورد مریم شنیده‌اید؟ یا مدتی است که این اتفاق افتاده؟ یا مطالعات کتاب مقدسی در مورد مریم داشته‌اید؟ یا مدتی است که این اتفاق افتاده؟ نمی‌دانم. خب، این یک چالش است. در مورد مریم فکر کنید.

او در کتاب مقدس بسیار مهم است. کاتولیک‌های رومی بیش از حد به او بها داده‌اند. ما خیلی کم به او بها داده‌ایم.

به هر حال، این احساس من است. بسیار خب، بیایید به دکتربین شماره سه برویم. و حالا برگردیم به قرن نوزدهم.

بنابراین، دکتربین شماره سه مربوط به قرن نوزدهم بود. و آن دکتربین عصمت پاپ است. بسیار خب، دکتربین عصمت پاپ.

پروتستان‌ها هم در این مورد کمی اشتباه می‌کنند. بنابراین می‌خواهیم در این مورد مراقب باشیم. پاپ وقتی در مورد مسائل از جانب مقام معظم رهبری صحبت می‌کند، معصوم است.

صحبت می‌کند، که به معنای واقعی کلمه از جایگاه (ex cathedra) وقتی پاپ در مورد مسائل از جایگاه خود خود است، کلیسای جامع چیست؟ چه چیزی کلیسای جامع محسوب می‌شود؟ کلیسای جامع جایی است که جایگاه اسقف در آن قرار دارد. بنابراین به همین دلیل آن را کلیسای جامع می‌نامید.

وقتی پاپ از جایگاه خود، خارج از کلیسا، در مورد یک موضوع اعتقادی صحبت می‌کند، در واقع دارد بدون خطا صحبت می‌کند. این همان آموزه‌ی عصمت پاپ است. پروتستان‌ها این را نمی‌فهمند.

پروتستان‌ها فکر می‌کنند هر بار که پاپ چیزی می‌گوید، او معصوم است. او معصومانه صحبت می‌کند. او معصومانه صحبت نمی‌کند.

آنها این را نمی‌فهمند. اما فقط وقتی که او از موضع بالا صحبت کند. بنابراین از نظر فنی، از زمانی که این دکتربین در سال ۱۸۷۰ اعلام شد، دکتربین عصمت پاپ در شورای اول واتیکان، از نظر فنی، از آن زمان تاکنون فقط یک دکتربین اعلام شده است.

و این آموزه‌ی عروج مریم است. بنابراین اینطور نیست؛ هر بار که پاپ صحبت می‌کند، از مقام رسمی‌اش صحبت می‌کند. بنابراین، باید این را به خاطر داشته باشیم.

حال، خود این آموزه مورد بحث قرار گرفت. دو نوع نکته‌ی الهیاتی وجود دارد که این آموزه از طریق آنها مورد بحث قرار گرفت و هنوز هم مورد بحث است.

بنابراین، اجازه دهید آن دو نکته الهیاتی را مطرح کنم. نکته اول این است که روح القدس در کلیسا، در بدن مسیح ساکن است. پس روح القدس در کلیسا است.

بنابراین آیا انتظار نمی‌رود که چوپان کلیسا، آموزه درست را آموزش دهد؟ بنابراین، روح القدس در کلیسا است، کلیسا را به حرکت در می‌آورد، کلیسا را به پیش می‌برد. و کلیسای کاتولیک رومی استدلال می‌کند که آیا انتظار ندارید که چوپان بزرگ کلیسا، پاپ، مسئولیت، مثلاً، نوعی پیام الهی را بر عهده داشته باشد؟ بنابراین، دیدگاه بسیار مثبتی نسبت به کل این ماجرا وجود دارد. چه باید بگوییم؟ بسیار خوب. با این حال، دلیل دوم، یک دلیل روحانی است، مبنی بر اینکه مجازات ابدی برای افرادی که از انجیل نافرمانی می‌کنند، خواهد آمد.

اگر از انجیل نافرمانی کنید، اگر در گناه کبیره زندگی کنید، به یاد داشته باشید که ما عملاً در روز اول دوره در مورد گناه کبیره صحبت کردیم. اگر از انجیل نافرمانی کنید، اگر در گناه کبیره زندگی کنید، مجازات ابدی به سراغ شما خواهد آمد. بنابراین، آیا این مشیت الهی نیست که کشیش بزرگ گله، چوپان بزرگ گوسفندان، بخواهد از وقوع چنین اتفاقی جلوگیری کند؟ بنابراین، راهی که او می‌تواند از وقوع چنین اتفاقی جلوگیری کند ارائه صحیح انجیل است تا مردم درک روشنی از انجیل داشته باشند و در گناه کبیره نیفتند و به جهنم و غیره نروند. بنابراین این نوع حرکت مثبت وجود دارد که چوپان گله آنجاست تا به روح القدس شهادت دهد و آموزه صحیح را موعظه کند.

این نوع دیدگاه منفی نیز وجود دارد. شما می‌خواهید از نظر روحانی نگران افرادی باشید که اگر در گناه کبیره زندگی کنند، به جهنم می‌روند. بنابراین، در این مورد، دکترین عصمت پاپ، در این مورد، کلیسای کاتولیک روم ادعای مجوز کتاب مقدس برای این امر را دارد.

خب، من فقط به یک متن اشاره می‌کنم، و از شما می‌خواهم که آن را یادداشت کنید. می‌توانید به آن نگاهی بیندازید. من برای خواندن آن وقت می‌گذارم، اما شما می‌توانید هر وقت فرصتی پیدا کردید، به آن نگاهی بیندازید.

خب، این متی ۱۶ است. شما آن را یادداشت می‌کنید و سپس متن را می‌خوانید. احتمالاً کتاب مقدس خود را همراه ندارید، اما متی ۱۶ از آیه ۱۳ شروع می‌شود و تا آیه ۲۰ ادامه دارد.

بنابراین، متی ۱۶، ۱۳ تا ۲۰. و اگر کتاب مقدس خود را روی لپ‌تاپ دارید و می‌توانید متن را سریع در لپ‌تاپ جستجو کنید، یا اگر کتاب مقدس همراهتان است، منتظر می‌مانم تا شما این کار را انجام دهید تا بتوانیم این را بخوانیم. مطمئناً این موضوع به تفاوت تفسیر بین کلیسای کاتولیک رومی و کلیسای پروتستان مربوط می‌شود.

اما اجازه دهید اول متن را بخوانم. این اعتراف ایمان پطرس است. حال، وقتی عیسی به ناحیه قیصریه فیلیپی آمد، از شاگردانش پرسید، مردم می‌گویند پسر انسان کیست؟ آنها گفتند برخی می‌گویند یحیی تعمید دهنده، برخی دیگر می‌گویند الیاس، و برخی دیگر می‌گویند ارمیا یا یکی از پیامبران.

او به آنها گفت، اما شما مرا که می‌دانید؟ پطرس پاسخ داد، تو مسیح، پسر خدای زنده هستی. و عیسی به او پاسخ داد، خوشا به حال تو، ای شمعون بن یونس، زیرا جسم و خون این را بر تو آشکار نکرده‌اند، بلکه پدر من که در آسمان است. و من به تو می‌گویم، تو پطرس هستی، و بر این صخره، کلیسای خود را بنا خواهم کرد. و قدرت‌های مرگ بر آن غلبه نخواهند کرد.

کلیدهای پادشاهی آسمان را به تو می‌دهم. هر آنچه را که بر زمین ببندی، در آسمان بسته خواهد شد. هر آنچه را که در زمین بگشایی، در آسمان گشوده خواهد شد.

سپس، او به شاگردانش دستور اکید داد که به کسی نگویند که او مسیح است. حال، کل موضوع حول محور آیه ۱۸ می‌چرخد. به تو می‌گویم، تو پطرس هستی؛ من کلیسای خود را بر روی این صخره بنا خواهم کرد.

قدرت‌های مرگ بر آن غلبه نخواهند کرد. بسیار خوب، آیه ۱۸، تا جایی که به کلیسای کاتولیک رومی مربوط می‌شود، این آیه‌ای است که در مورد مقام پاپ صحبت می‌کند. تو پطرس هستی، تو اولین پاپ هستی، بر روی آن صخره، بر روی تو، پطرس، بر روی آن، تو به عنوان صخره، من کلیسای خود را خواهم ساخت.

بنابراین، پطرس اولین پاپ بود، و اکنون پاپ فرانسیس است، و هر پاپی در این بین قرار دارد. بنابراین، کلیسای کاتولیک رومی این را می‌خواند و می‌گوید که این یک حکم کتاب مقدسی برای مقام پاپی است. بسیار خوب، پروتستان‌ها اینطور نمی‌بینند.

پروتستان‌ها، وقتی این متن را می‌خوانند، در آیه ۱۸ می‌گویند، به تو می‌گویم، تو پطرس هستی، بر این صخره کلیسای خود را بنا خواهم کرد، و صخره‌ای که کلیسا بر آن بنا شده است، اعترافی است که پطرس همین الان انجام داد. تو مسیح هستی، پسر خدای زنده. و بر این اعتراف است که کلیسا، آن صخره‌ای است که کلیسا بر آن ایستاده و بر آن بنا شده است، بر اعتراف ایمان.

بنابراین، او می‌گوید تو پطرس هستی، اما چون او را پطرس صخره می‌نامند، به نوعی با کلمات بازی می‌کند. اما وقتی می‌گوید، روی این صخره، کلیسای خود را بنا خواهم کرد، منظورش یک شخص یا دستگاه پاپی نیست؛ منظورش اقرار به ایمان است. من کلیسای خود را بر اساس آن اقرار بزرگ ایمان بنا خواهم کرد.

تو مسیح هستی، پسر خدای زنده. بنابراین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در مورد این متن کتاب مقدس اختلاف نظر نخواهند داشت. آنها این متن کتاب مقدس را به یک شکل تفسیر نخواهند کرد.

اما مطمئناً، کاتولیک‌های رومی وقتی این متن را می‌خوانند، می‌فهمند که این متن به مقام پاپی مربوط می‌شود، بسیار خوب، فقط باید چند نکته را در پایان این مطلب بگویم. وقتی پاپ از مقام خود کناره‌گیری می‌کند وقتی پاپ به این شکل صحبت می‌کند، اگر فکر کنیم که پاپ فقط نظر خودش را هنگام اعلام مثلاً عروج مریم بیان کرده، اشتباه کرده‌ایم.

اگر فکر کنیم که او یک تکاور تنهاست، اشتباه کرده‌ایم. او به عروج مریم اعتقاد دارد، بنابراین می‌خواهد بیاید و نظرش را در این مورد بگوید. از این به بعد، شما کاتولیک‌های رومی باید به عروج مریم اعتقاد داشته باشید.

انجام این کار اشتباه است. کاری که پاپ وقتی از مقام بالا صحبت می‌کند انجام می‌دهد این است که باور عمومی کلیسا را بیان می‌کند. او چیزی را بیان می‌کند که کلیسا عموماً آموزش می‌دهد.

حالا، کاتولیک‌هایی بودند که از دکتربین عروج مریم می‌ترسیدند، چون، باز هم، می‌گفتند که این ما را از پروتستان‌ها بیشتر جدا می‌کند. اما در هر صورت، پاپ قرار نیست چیزی را که کلیسای کاتولیک روم معمولاً طبق سنت خود آموزش نمی‌دهد، خارج از کلیسا بگوید. بنابراین نمی‌توانیم این دکتربین را به این صورت ببینیم که، خب، پاپ یک تکاور تنهاست. او می‌تواند هر چه دلش می‌خواهد بگوید.

این درست نیست، و منصفانه نیست که این را در مورد زمانی که او از موضع بالا صحبت می‌کند بگوییم. باشه؟ نکته دیگری که می‌خواهیم بگوییم این است که یکی از راه‌هایی که پروتستان‌تیسیم با این آموزه، یعنی عصمت پاپ، مخالفت کرده است، صحبت در مورد عصمت کتاب مقدس است. اینکه کتاب مقدس معصوم است، نه یک شخص. حالا، در سخنرانی‌های آینده کمی بیشتر در مورد عصمت کتاب مقدس صحبت خواهیم کرد، اما خب، سه آموزه.

حالا، ما از قرن نوزدهم به قرن بیستم و دوباره به قرن نوزدهم جهش کرده‌ایم، اما امیدوارم دلیل این کار را متوجه شده باشید. اما سه آموزه که به شکل‌گیری کاتولیسیسم رومی به شکلی که امروز می‌شناسیم کمک کردند. خب، آیا بحثی در مورد آن یا سوالی در مورد آن سه آموزه وجود دارد، همانطور که شما در مورد آن آموزه‌ها فکر می‌کنید و اینکه چگونه به آنها اعتقاد دارید یا ندارید یا علیه آنها استدلال می‌کنید یا هر چیز دیگری؟ اوضاع خوب است؟ خب، کل سخنرانی در مورد کاتولیسیسم رومی در قرن نوزدهم است.

بنابراین قبل از اینکه بحث را تمام کنیم، آیا نکته‌ای هست که لازم باشد گفته شود، یا توضیحی در مورد کاتولیک رومی در قرن نوزدهم وجود دارد؟ بنابراین، ما سعی کردیم ببینیم در این مدت چه اتفاقی در کلیسای کاتولیک رومی افتاده است. بنابراین، سعی کردیم بین پروتستانتیسم، کاتولیک رومی و غیره رفت و آمد کنیم. قرار است به پروتستانتیسم برگردیم.

خب، باشه، پنج ثانیه وقت بذار. بذار درس بعدی رو اینجا بگم. پنج ثانیه استراحت کن.

آیا در این مدت که من نبودم، از وقتتان به خوبی و عاقلانه استفاده کردید؟ آیا جمعه و دوشنبه در این مدت درس خواندید؟ همه مشغول درس خواندن و نوشتن بودند؟ باشه، درس می‌خوانم؟ بله، باشه، خدا خیرتان بدهد. نمی‌خواهم دستتان را بالا ببرید. اما امیدوارم خوب بوده باشد؛ امیدوارم از وقتتان عاقلانه استفاده کنید.

اوه، باید اینو عوض کنم، و بعدش به سفرمون اینجا ادامه می‌دیم. باشه، اوه، اوه، نه، شروع می‌کنیم. من چی؟ شروع می‌کنیم.

بسیار خب، ما به سفرمان ادامه می‌دهیم. حالا می‌خواهیم از قرن نوزدهم به قرن بیستم برویم. خب، خب، این الهیات کارل بارت است.

و اولین کاری که می‌خواهم انجام دهم، ارائه یک شرح حال مختصر است. سپس، می‌خواهیم نگاهی به الهیات بارت و دلیل اهمیت او بیندازیم. حال، به یاد داشته باشید که گفتیم حدود، نمی‌دانم، چهار یا پنج نفر در این دوره هستند که ما نوعی شرح حال از آنها ارائه می‌دهیم.

چون آنها خیلی مهم هستند و الهیات را شکل داده‌اند. آنها چنان شکل‌دهندگان سنت الهیاتی بودند که نمی‌توانید آنها را نادیده بگیرید. بنابراین، ما این کار را با کالوین انجام دادیم، با شلابرماخر انجام دادیم، و من قصد دارم این کار را با کارل بارت نیز انجام دهم.

سخت سؤال پرسید، چیز T و ضمناً، این بارت است و نه بارت، باشه؟ پس، اگر می‌خواهید در مورد بارت با خوبی است. خب، تاریخ‌های او را دارید، از ۱۸۸۶ تا ۱۹۶۸. بنابراین ابتدا پیشینه او را بیان می‌کنم و سپس به الهیات او می‌پردازم.

خب، خب، اول از همه، او آنطور که خیلی‌ها فکر می‌کنند آلمانی نیست، اما بارت در برن، سوئیس متولد شد. آنجا محل تولدش در سال ۱۸۸۶ است. این واقعی است که او به عنوان یک شهروند سوئیسی، متولد سوئیس، به دنیا آمده است.

این حقیقت بعداً در زندگی او بسیار مهم خواهد بود. در واقع، احتمالاً بعداً جان او را نجات خواهد داد، اما او در سوئیس متولد شده و شهروند سوئیس است. بنابراین این موضوع بسیار بسیار مهم می‌شود.

خب، حالا، کاری که بارت انجام می‌دهد این است که به دانشگاه‌های مختلف آلمان می‌رود. و ما این را با کالوین گفتیم. حالا هم با بارت همین را می‌گوییم.

او در دانشگاه‌های مختلف آلمان تحصیل کرد. اما شما به دانشگاه می‌روید تا با استاد درس بخوانید. بنابراین در تمام این دانشگاه‌ها، او از دانشگاهی به دانشگاه دیگر می‌رفت زیرا می‌خواست چیزهای خاصی را با اساتید خاصی مطالعه کند.

تو اون دنیا اینجوری انجامش می دادی. الان ما اینجوری انجامش نمیدیم. دوشنبه‌ی آینده روز جنرال الکتریکه

ما افرادی را داریم که به دانشگاه می آیند و گوردون و انواع جنبه‌های گوردون و چیزهایی را که در مورد گوردون دوست دارند، بررسی می کنند. اما در آن دنیا، شما به طور خاص برای تحصیل با یک استاد به دانشگاه می روید. و او از دانشگاهی به دانشگاه دیگر می رفت

پس از تحصیلات دانشگاهی، تصمیم گرفت که کشیش شود. او می خواست وارد خدمت روحانی شود. و بدین ترتیب، کارل بارت ابتدا در ژنو وارد خدمت روحانی شد

،خب، او به مدت سه سال در ژنو کشیش آنجا بود. و بعد به یک شهر کوچک رفت، و من افرادی را دارم که یکی از دوستانم که سال‌ها در سوئیس زندگی می کرد، سافنویل. بنابراین اگر تلفظ این شهر کوچک را ... می خواهید، سافنویل

سافنویل، سوئیس، کشیش بود. و از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۲۱ در آنجا کشیش بود. بنابراین او به مدت ده سال در سافنویل کشیش بود.

خب، و تا جایی که او آن موقع می دانست، احتمالاً فکر می کرد که قرار است تا آخر عمرش کشیش بماند. احتمالاً فکر می کرد که این قرار است زندگی من باشد. حالا به سال‌های ۱۹۱۱ تا ۱۹۲۱ توجه کنید

سافنویل که فاصله بگیریم، بین سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸، جنگی در جریان بود، جنگ جهانی اول. این دردناک‌ترین و وحشتناک‌ترین رویدادی است که قرن بیستم با آن آغاز شد

و بنابراین، او آن جنگ را تجربه کرد. زندگی در جنگ، آموزش‌های الهیاتی او را زیر سوال برد. این واقعاً آموزش‌های الهیاتی او را به چالش کشید

چون او در لیبرالیسم پروتستان کلاسیک آموزش دیده بود، بنابراین تمام آموزش دانشگاهی که دیده بود، در نوع لیبرالیسم پروتستان کلاسیکی بود که چند سخنرانی پیش در موردش صحبت کردیم، یعنی در نوع الهیات افرادی مانند فریدریش شلایرماخر

و به نظر می رسید که آن لیبرالیسم پروتستان کلاسیک، چشم‌ها را به روی واقعیت‌های جهانی که در آن زندگی می کنیم، بسته است. به نظر می رسد که گناه را خیلی جدی نمی گیرد. شر را خیلی جدی نمی گیرد

عیسی برای آنها به یک فرد اخلاق‌مدار تبدیل شد. شما فقط از عیسی پیروی می کنید. و بنابراین، تمام آن آموزش‌های کارل بارت، تمام آن نوع لیبرالیسمی که او در آن آموزش دیده بود، اکنون به دلیل این وحشتناک‌ترین رویدادی که اکنون با آن روبرو هستیم، زیر سوال می رود

و بنابراین، چیزی که کارل بارت متوجه شد این بود که او نمی توانست شیوه‌ی تربیتش را با واقعیت‌های جهانی که در آن زندگی می کرد، تطبیق دهد. او نمی توانست آموزش‌های الهیاتی خودش را با واقعیت‌های جهانی که در آن زندگی می کرد، تطبیق دهد. و بنابراین در سال ۱۹۱۹، حالا توجه کنید که او هنوز یک کشیش است

اما در سال ۱۹۱۹، او با کتاب رومیان آشنا شد. او تصمیم گرفت که به عنوان یک کشیش، در مورد کتاب رومیان تدریس کند و بنویسد. و بنابراین، در سال ۱۹۱۹، تفسیری بر رومیان نوشت

و با نوشتن آن تفسیر بر رساله رومیان و موعظه از رساله رومیان، الهیاتی که تحت آن آموزش دیده بود، زیر سوال رفت. زیرا متوجه شد که این الهیات واقعاً مبتنی بر کتاب مقدس نیست. هیچ پایه و اساس کتاب مقدسی ندارد.

خب، یک داستان کوتاه در مورد تفسیر رومیان در سال ۱۹۱۹ است. و یکی از اولین تفسیرهایی که کالوین نوشت چه بود؟ این تفسیر او بر رومیان بود. وقتی وسلی احساس کرد قلبش به طرز عجیبی گرم شده است، چه چیزی می‌شنید؟ او همه چیز را در مورد رومیان، مقدمه لوتر بر رساله به رومیان، می‌شنید.

بنابراین حالا همین اتفاق برای بارت هم می‌افتد. خب، چیزی در مورد رومیان و خواندن جدی آن وجود دارد که، نمی‌دانم، می‌تواند زندگی شما را تغییر دهد، حدس می‌زنم. پس شما هم همین کار را بکنید.

پس رومیان را بخوانید و آن را جدی بگیرید. بنابراین، در سال ۱۹۱۹، او تفسیر خود را در کتاب رومیان نوشت. حالا، فکر می‌کنم او فکر می‌کرد که این تفسیر با برخی از دوستان کشیشش به اشتراک گذاشته می‌شود. و این پایان آن خواهد بود.

من با دوستان کشیشم در شهرهای محلی صحبت کرده‌ام و قرار است در مورد این تفسیر و رساله به رومیان صحبت کنیم. فکر می‌کنم او فکر می‌کرد که این پایان ماجرا خواهد بود. اتفاقی که افتاد این بود که این کتاب به یک انفجار در دنیای آلمانی زبان تبدیل شد.

تفسیر او بر رومیان به یک رویداد مهم در دنیای آلمانی زبان تبدیل شد زیرا به زبان آلمانی نوشته شده بود. بنابراین، مردم واقعاً شیفته‌ی این کتاب شدند، به یک معنا، زیرا این کتاب تأکید می‌کرد، بعداً خواهیم دید، و بعداً به آن اشاره خواهیم کرد، اما این کتاب تأکید می‌کرد، تأکید می‌کرد، تأکید می‌کرد، تأکید می‌کرد، تأکید می‌کرد، که به دلیل گناهکاری و عصیان ما علیه خدا، بین خدا و ما گسستگی وجود دارد. و در زندگی خود او، آیا به شواهد بیشتری برای این نیاز دارید؟ آیا به شواهد بیشتری برای این نیاز دارید جز آنچه که ما در چهار سال جنگ وحشتناک، وحشتناک و وحشتناک با آن دست و پنجه نرم کرده‌ایم، اینکه بین خدای پاک و خدای عادل و انسان‌های گناهکار گسستگی وجود دارد؟ و بنابراین، این تفسیر واقعاً جنجال‌برانگیز شد.

نمی‌توانم تأکید کنم که این تفسیر چه رویداد مهمی در دنیای الهیات زمان او بود. سپس، شروع به ترجمه شدن می‌کند و غیره. بسیار خب.

چه اتفاقی در سال ۱۹۲۱ افتاد؟ نکته‌ی دیگری که در مورد زندگی و شرح حال او، یعنی اتفاقی که در سال افتاد، وجود دارد این است که کارل بارت خدمت کشیشی خود را رها کرد و به تدریس دانشگاه روی ۱۹۲۱ آورد. و او تا آخر عمر در آنجا خواهد ماند. بنابراین او در دانشگاه‌های مختلفی تدریس کرد، اما دانشگاهی که فکر می‌کنم مورد توجه ماست، این است که او در دانشگاه بن آلمان تدریس کرد.

بنابراین، او از مرز عبور کرد و به بن رفت. او در سال ۱۹۳۰ به آنجا رفت. او در سال ۱۹۳۰ به بن، آلمان رفت و در آنجا استاد الهیات دانشگاه شد.

خیلی خب. و فکر می‌کنم او احتمالاً فکر می‌کرد که قرار است بقیه عمرش را آنجا، در بن، آلمان، بگذراند. باشه.

با این حال، او نمی‌توانست رویدادی را که در سال ۱۹۳۳، زمانی که هیتلر به قدرت رسید و زمانی که نازی‌ها در سال ۱۹۳۳ به قدرت رسیدند، اتفاق افتاد، پیش‌بینی کند. اکنون، این به نقطه عطفی در زندگی کارل بارت

تبدیل می‌شود و او را عمیقاً تحت تأثیر قرار خواهد داد. حال، ما قصد داریم یک ویدیوی دو روزه در مورد دیتریش بونهور نشان دهیم، وقتی به بونهور رسیدیم و شروع به صحبت در مورد بونهور کردیم، زیرا بونهور شاگرد کارل بارت بود.

ما قرار است یک ویدیوی دو روزه از آن نشان دهیم، و من این ویدیو را دوست دارم چون به نوعی بونهور و بارت را در آن زمینه، در آن نوع زمینه فرهنگی-سیاسی قرار می‌دهد. اما هیتلر در سال ۱۹۳۳ در آلمان به قدرت رسید. بسیار خوب.

حال، چیزی که می‌خواهیم به آن توجه کنیم چهار نکته است که پس از به قدرت رسیدن هیتلر بر بارت تأثیر خواهد گذاشت. بنابراین، هیتلر به قدرت می‌رسد. مبارزه کلیسا آغاز می‌شود.

خب، چهار نکته هست که باید به آنها توجه کنیم. نکته اول که خیلی مهم است این است که او شهروند سوئیس است.

او شهروند آلمان نیست. بنابراین به عنوان یک شهروند سوئیس، حتی تحت سلطه نازی‌ها، به عنوان یک شهروند سوئیس، از آزادی‌ها و اختیاراتی، به ویژه آزادی بیان، برخوردار است که آلمانی‌ها از آن برخوردار نبودند، نداشتند. بنابراین این به عنوان یک شهروند سوئیس، اولویت اول است.

او آزادی‌های خاصی دارد. بسیار خوب. پس، باید به این موضوع توجه کنید.

این برای هر چیزی که در موردش صحبت می‌کنیم مهم خواهد بود. باشه. بسیار خوب.

دوم، دومین چیزی که برای بارت بسیار مهم است. وقتی نازی‌ها به قدرت رسیدند، نظریه سیاسی بارت تقریباً یک نظریه دو پادشاهی بود. نظریه سیاسی او بی‌طرف ماندن در برابر همه قدرت‌های حکومتی بود.

به عبارت دیگر، به نوعی، خدا به طور مشیت الهی، درست همانطور که با امپراتور روم انجام داد، خدا به طور مشیت الهی این قدرت را برقرار کرده است، اما من در این مورد بی‌طرف خواهم ماند. من چیزی برای گفتن نخواهم داشت. این موضوع مربوط به سیاست سکولار است.

من در کار دین و الهیات هستم. بنابراین هر اتفاقی بیفتد، می‌افتد. این نوع نگاه اولیه او به هیتلر و نازی‌ها بود.

خب، باشه. اما بعداً، با قدرت گرفتن هیتلر و نازی‌ها، او احساس کرد که دیگر نمی‌تواند آن موقعیت را حفظ کند. او احساس کرد که من دیگر نمی‌توانم موضع بی‌طرفی داشته باشم.

حال، تا حدودی دلیل آن همان دلیلی است که دیتریش بونهور و یکی از شاگردانش بعداً داشتند، و آن نازی‌ها هستند؛ آنها با اعمال خود نشان می‌دهند که خدا آنها را در آن جایگاه رهبری قرار نداده است تا هیتلر واقعاً یک رهبر نباشد. او یک رهبر نیست. او یک رهبر نیست یا یک غیررهبر است، و حزب نازی نشان داده است که خدا آنها را به قدرت نرسانده است، بلکه آنها با سوءاستفاده از قدرت و اقتدار و غیره به قدرت رسیده‌اند.

بنابراین، این دومین نکته در مورد بارت است. در حالی که نظریه سیاسی اولیه او بی‌طرفی بود، با به قدرت رسیدن نازی‌ها و هیتلر، او می‌داند که دیگر نمی‌تواند بی‌طرف بماند. بنابراین، ما می‌خواهیم به این نکته توجه کنیم.

نکته سوم در مورد بارت که می‌خواهیم به آن توجه کنیم این است که او در سال ۱۹۳۴ در نوشتن یک فرمان، یک اعلامیه در سال ۱۹۳۴ نقش مهمی داشت. این اعلامیه «بیانیه بارمن» نام داشت. اگر به ذهنم برسد، شاید جمعه آن را به کلاس بیاورم و بخش‌هایی از آن را بخوانم.

این اعلامیه، اعلامیه بارمن نام داشت. این اعلامیه‌ای بود از سوی کلیسای اعتراف‌گرا، و به طور خلاصه کلیسای اعتراف‌گرا کلیسای زیرزمینی بود. کلیسای لوتری در آلمان نازی شده بود، توسط نازی‌ها تصرف شده بود.

اگر شما یک کشیش لوتری بودید، باید به هیتلر سوگند وفاداری یاد می‌کردید. بنابراین، کلیسای لوتری به عضویت کلیسا درآمده بود. یک کلیسای زیرزمینی شروع به تشکیل کرده بود و خود را کلیسای اعتراف می‌نامید.

دیتریش بونهوفر به عنوان معلم در حوزه‌های علمیه آنها، بخش بزرگی از آن کلیسای اعتراف‌گرا بود. بنابراین کلیسای اعتراف‌گرا، این گروه از کشیشان که از سوگند وفاداری به هیتلر امتناع ورزیدند، اعتراف‌نامه ایمان خود را تشکیل دادند. اعلامیه بارمن مانند خطی روی شن است.

قرار است طرف چه کسی باشید؟ آیا قرار است طرف خدا در مسیح و خدمت انجیل ناب باشید، یا قرار است طرف هیتلر باشید؟ قرار است طرف چه کسی باشید؟ خب، اعلامیه بارمن در سال ۱۹۳۴ بسیار مهم شد و او نویسنده اصلی آن است زیرا هنوز در آنجا زندگی می‌کند. خب، این شماره سه است. خب، شماره چهار.

دیتریش کارل بارت در زندگی‌اش به جایی می‌رسد که از سوگند وفاداری به هیتلر امتناع می‌کند. هیتلر از همه مردم می‌خواست که به او سوگند وفاداری یاد کنند، و این شامل افراد کلیسا و اساتید دانشگاه‌ها می‌شد. او در بن تدریس می‌کرد و مجبور بود به هیتلر سوگند وفاداری یاد کند.

و کارل بارت تصمیم گرفت که من نمی‌توانم این کار را انجام دهم. حال، اگر او آلمانی بود، ممکن بود دستگیر شود و در نهایت به اردوگاه کار اجباری برود. تنها چیزی که او را نجات داد این بود که او شهروند سوئیس بود.

بنابراین، او را به خانه بازگرداندند. او را از کشور بازگرداندند. این چیزی بود که جانس را نجات داد؛ او در سوئیس به دنیا آمده بود و نه در آلمان.

دیتریش بونهوفر جان خود را از دست داد، همانطور که وقتی در مورد بونهوفر صحبت می‌کنیم خواهیم دید، اما جان کارل بارت حفظ شد. حال، سوال این است که، پس آن چهار مورد در زمان آلمان نازی بود، و سپس او به خانه می‌رود. حال، سوال این است که وقتی به خانه رفت چه کرد؟ بعد از اینکه آنجا را ترک کرد و به خانه برگشت چه اتفاقی برایش افتاد؟ بسیار خب.

اوه، ببخشید. وقتی به خانه برود، استاد دانشگاه بازل می‌شود. و آن این بود که، ببینم، تاریخ را اینجا دارم.

خب، ببینم، حدود ۳۴، ۳۵ سالش می‌شد، بعدش رفت خونه. بعدش هم تا سال ۱۹۶۸ استاد دانشگاه بازل بود. راستی، اسمش بازل نه باسیل، باشه؟ پس اسمش بارت، نه بارت.

این بازل است، نه باسیل، فقط برای اینکه اگر تلفظ صحیح این مکان‌ها را می‌خواهید، بدانید. اما او به خانه می‌رود و در دانشگاه بازل تدریس می‌کند. خب، اتفاقی که وقتی برای تدریس به دانشگاه بازل می‌رود می‌افتد این است که او تبدیل به چیزی می‌شود که ما امروزه به آن یک متکلم عمومی می‌گوییم.

حالا، ما آن موقع از این اصطلاح استفاده نمی‌کردیم، اما او تبدیل به یک متکلم عمومی شد. او تبدیل به یک متکلم عمومی بین‌المللی شد، یک فرد بین‌المللی با شهرت بین‌المللی به عنوان یک متکلم. یک مثال خوب از آن روی جلد کتاب است.

بفرمایید، مجله تایم. حالا، دوباره، نه یک مجله مذهبی، بلکه مجله تایم او را روی جلد خود چاپ کرد و در مورد کارل بارت، الهی‌دان، صحبت کرد، و تمام داستان درونی آنها در مورد کارل بارت بود. بنابراین، جالب است که مردم او را به رسمیت شناختند و او را به عنوان یک الهی‌دان به این شکل تصدیق کردند.

حالا، به عکس مجله تایم توجه کنید، چون کارل بارت آنجاست و به پشت سرش توجه کنید. پشت سرش چه می‌بینید؟ مقبره خالی پروردگار رستاخیز یافته را می‌بینید. به نوعی می‌توان گفت که پروتستان‌تیسیم لیبرال آن مقبره را بسته بود، زیرا به پروردگار رستاخیز یافته اعتقاد نداشتند.

آنها به عیسی، یک مرد خوب، اعتقاد داشتند. اما چیزی که پشت سر بارت می‌بینید، به نظرم خیلی هوشمندانه از مجله تایم بود، از نظر چیزی که می‌خواستند روی جلد بگذارند. به نظرم خیلی هوشمندانه بود که قبر خالی را روی جلد آن گذاشتند.

اما اینگونه بود که بارت شناخته شد. و البته کاری که او انجام می‌دهد، چون او مدام می‌نوشت، می‌نوشت، کاری که انجام می‌دهد این است که شروع به نوشتن می‌کند. در سال ۱۹۳۲، او این کار را در آلمان شروع کرد، اما وقتی به سوئیس برگشت، واقعاً روی آن متمرکز شد.

او شروع به نوشتن کتاب «اصول جزئی کلیسا» می‌کند. حالا، اجازه دهید چیزی در مورد اصول جزئی کلیسا بگویم. عنوان اصلی این کتاب که او قصد داشت «اصول جزئی مسیحیت» بنامد.

اما او تصمیم گرفت، نه، من می‌خواهم این اصول، اصول و عقایدی برای بدن مسیح باشد. من می‌خواهم این برای کلیسا باشد. بنابراین، عنوان را تغییر می‌دهم.

من می‌خواهم در مورد اصول عقاید کلیسا صحبت کنم. بسیار خوب، حالا، چرا او این کار را می‌کند؟ او این کار را می‌کند چون یک پروتستان خوب است. و رویکرد پروتستان به الهیات چیست؟ آیا رویکرد پروتستان به الهیات، سپرده فیده است؟ سپرده فیده را به خاطر دارید؟ آیا کسی سپرده فیده را از روز دوم کلاسمان به یاد دارد؟ سپرده فیده چیست؟ آیا اصلاً این به ذهنش خطور می‌کند؟ سپرده فیده؟ به یاد داشته باشید که آن صندوقچه گنجینه کاتولیک رومی است، و شما آموزه‌ها را در خزانه قرار می‌دهید، و آموزه مانند یک صندوقچه گنجینه است که شما سپرده فیده را دارید.

اما روش پروتستان‌ها این است که الهیات را برای هر نسلی از نو تفسیر کنند، کل الهیات را برای هر نسل از نو بفهمند. این روش پروتستان‌هاست. پس این روش لوتر بود.

این راه کالوین بود. این راه شلایرماخر بود. حال، ممکن است ما لزوماً با نتیجه‌ای که شلایرماخر به آن رسید موافق نباشیم، اما او می‌خواست الهیات پروتستان را از نو بفهمد.

خب، کارل بارت از راه می‌رسد. و اتفاقاً، یکی از القابی که به بارت داده شد، این بود که مردم او را آگوستین دوم می‌نامیدند. و این لقب بدی برای بارت نیست، زیرا او آثار بسیار زیادی مانند آگوستین در قرن چهارم و بارت در قرن بیستم خلق کرد.

بنابراین، او تمام وقت خود را صرف بازفهمی ایمان مسیحی در اصول اعتقادی این کلیسا می‌کند. شبی که در سال ۱۹۶۸ درگذشت، هنوز در حال نوشتن اصول اعتقادی کلیسا بود. او در حال نوشتن اصول اعتقادی کلیسا بود، بنابراین تقریباً به آنجا رسیده بود، اما هنوز اصول اعتقادی کلیسا را می‌نوشت.

و با توجه به صحبت‌های همسرش در مورد مرگش، وقتی همسرش برای دیدنش به خانه‌اش آمد، چون او برای قهوه بیرون نمی‌آمد، اتفاقاً همیشه دو عکس روی دیوار اتاق مطالعه‌اش داشت. یکی عکس جان کالوین و یکی عکس موتسارت چون عاشق موتسارت بود. و وقتی همسرش صبح‌ها برای بردن قهوه به خانه‌اش می‌رفت، به سراغ موتسارت می‌رفت چون او به موتسارت گوش می‌داد.

او در واقع یک محقق موتسارت بود. او موتسارت را به خوبی می‌شناخت و با آثار موتسارت آشنا بود. اما به هر حال، او وارد شد و موتسارت همان شب مرده بود.

او تا دیروقت بیدار مانده بود، البته هنوز با دست می‌نوشت، هنوز اصول کلیسا را می‌نوشت، و بعد هم در حالی که می‌نوشت، مُرد. اما اصول کلیسا تبدیل به موضوع اصلی زندگی او شد. خب، این خیلی مهم است.

بگذارید فقط یک نکته را به شما بگویم. شاید فقط برای مثال اشاره کنم، اما در دوره دکترای من، مجبور شدیم «دکترین آشتی» بارت را برای یک دوره بگذرانیم. «دکترین آشتی» دو جلد کتاب اصول عقاید است.

هر جلد حدود ۹۰۰ صفحه است. بنابراین، یک آموزه حدود ۱۸۰۰ صفحه یا بیشتر است. به نظر شما این مقدار زیادی نوشته در مورد یک آموزه است، اینطور نیست؟ بنابراین، بدون شک، اصول عقاید کلیسا به نوع بزرگی از آثار کلاسیک تبدیل شد.

بنابراین اتفاقی که برای بارت افتاد این بود که او به متکلم بزرگ قرن بیستم تبدیل شد. به یک معنا، وقتی به الهیات او برسیم، این را خواهیم دید. به یک معنا، کاری که او انجام داد این بود که موج لیبرالیسم پروتستانی را به عقب راند.

اگر کارل بارت نبود، لیبرالیسم پروتستانی در قرن بیستم جایگاه بسیار محکم‌تری پیدا می‌کرد. با این حال، کارل بارت در مقابل لیبرالیسم پروتستانی می‌ایستد و آن را به عقب می‌راند زیرا فکر نمی‌کند که لیبرالیسم پروتستانی بهترین بیان الهیات مسیحی باشد. بنابراین، الهیات او برای توسعه الهیات پروتستان در قرن‌های بیستم و بیست و یکم بسیار مهم می‌شود.

خب، جمعه به آن می‌پردازیم. روز خوبی داشته باشید.

من دکتر راجر گرین هستم در دوره آموزشی‌اش با عنوان تاریخ کلیسا، اصلاحات تا به امروز. این جلسه ۱۹ است، کاتولیک رومی در قرن نوزدهم و بیستم، پروتستان‌تیسیم، با تمرکز بر کارل بارت.